

غلامعباس خیرخواه

یک آیه کی زینب

و خدا برای همه زنان و مردان مومن روزگار مثالی زد؛ همسر فرعون را. و او برای همه الگوست. چرا که برای حفظ ایمانش تا آنجا صبر کرد که او را به اسارت گرفتند و شکنجه دادند. وای در آن لحظات سخت، آنجا که هیچ مردی را چنین توان صبری نیست چه به زنی رنج دیده و آزرده چون آسیه. خالصانه دست به دعا شد «خدایا خانه‌ای نزد خود برایم بنا کن».

و خدا خوب می‌دانست که آسیه آرزوی مرگ کرد تا قبل از آن که سنگ بر او فرود آرند جانش را بگیرد.

حق داشت. سخت بود. اما با تمام سختی تا جایی که می‌توانست صبر کرد و در آخرین لحظه خداوند جانش را گرفت و آسوده شد.

شاید آسیه بیش از آن صبر نداشت. شاید آسیه طاقتش تمام شده بود.

ولی هرچه بود خداوند او را الگوی همه زنان و مردان ساخت.

اما زینب، دختر علی، وارث زهرا، نواده رسول، دل‌بسته حسین، دختر و مادر و خواهر شهیدان، سرپرست یک کاروان عزاء، وارث یک حسین و هفتاد و دو شهید پیام رسالت، دست بسته، رنجور، داغ‌دار، دعوت شده و خیانت شده، کوه غم قامت نمازش را شکسته و تیر زبان‌های زهرآلود قلبش را مجروح می‌کند. کسی بر این همه زخم نمک می‌زند: الحمدلله که خدا مردان‌تان را کشت و زنان‌تان را اسیر کرد.

و او، مثل آسیه طلب مرگ نمی‌کند. انگار او هیچ رنجی ندیده.

مثل علی، مثل یک مرد می‌ایستد و استوار، آن‌گونه که آن نانجیب دیگر گزافه نراند: سکلک امک یابن مرجانه. ما رأیت الا جمیلاً: من به جز زیبایی هیچ ندیدم.

سلام حضرت کوه

رقیه تدیری

حضرت عشق

حضرت اندوه

بودنت از خاک

دامن بر نمی‌چیند

تا وقتی

گدازه‌هایت

کائنات را آب می‌کند

آب می‌شوم

* وقتی زیر بار امانت ایستاده بودی
دنیا روی پای خودش بند نبود

* گفتم دنیا

دلم گرفت

از هراسناکی این زندان

بیخشی

دست روی دلت گذاشته‌ام

و خون می‌آید هنوز

از گلوی بریده اسماعیل

هنوز ایستاده‌ای

به تماشای زیبایی

خون را تشریح می‌کنی

نور را تشریح می‌کنی

وسخاوت‌مندانه

ستارگانی که در مشت داری را

به فرزندان آدم می‌بخشی

* خطبه می‌خوانی

بر کجاوه‌ای که

اسارت را به کوفه برد

آتش درونت

شهر هلهله و ساز و آواز را

می‌سوزاند

مسیر رودها را عوض می‌کنی

ایستادن را به درخت و کوه یاد می‌دهی

آفتاب و ماه

سر به شانه‌ات می‌گذارند

من به تو تکیه می‌کنم

